

# تفکر سیاسی کانت

## (اخلاقیات و دولت)

هانا آرنت

ترجمه: غلامرضا گودرزی

عدای تصور می‌کنند که مسئله‌ی کانت در سال‌های آخر عمرش (هنگامی که انقلاب فرانسه و آمریکا او را از خواب غفلت سیاسی‌اش بیدار کردند، همان‌گونه که بوم او را در ایام شباب از خواب وگمانیسم و چندی پس از آن روسو از خواب اخلاقیات بیدار کرده بودند) این بوده که چگونه میان سازماندهی دولت و فلسفه‌ی اخلاقی‌اش، یعنی نظرات درج شده در *عمره عملی* هماهنگی ایجاد کند. اما این فرض صحت ندارد! اعتقاد بر این واقعیت است که کانت بر این امر واقف بوده که فلسفه‌ی اخلاقی او در این نکته نقش بازی نمی‌کند. به همین جهت او از کلیه‌ی وظایف اخلاقی کناره گرفت و پی‌ریزید که مسئله این است، چگونه می‌توان انسان‌ها را وادار ساخت تا یک شهروند خوب باشند. حتی اگر به امور اخلاقی چندان پای‌بندی نباشند. این مسئله به درست بودن قوانین اخلاقی دولت ربطی نداشته، بل که به اسرک و تربیت انفرادی مردم وابسته است. این تناقض احتمالاً شما را به یاد *ارسطو* می‌اندازد که گفته است: «انسان ورست فقط در یک حکومت شایسته، شهروندی خوب خواهد بود». بدون در نظر گرفتن این مورد کانت نتیجه گرفتند: «تا اندازه‌ای عجیب است که کانت در چنانی اخلاقی و شهروندی وارسته بودن از ارسطو بسیار پیشی گرفت»! «هر اندازه که ساده و ابتدایی به نظر برسد، مسئله دولت حتی برای جمع شایطین را اگر شهروندان باشند نیز قابل حل است و عبارت است از هیزبستی جمعی از موجودات فهمیده که مانند قوانین عمومی بین بی‌رحمی و بی‌گناهی، خوشی، اهر چند هر یک بگویند در حفظ خود را از این قوانین مستثنی باشند» چنان تنظیم کنند و چنان قانون اساسی تصویب کنند که این عین این که بر علیه‌ی منافع شخصی یک دیگر در ستیزند نتیجه‌ی آن توافق باشد که گویی هیچ نیت پشری

در این میان وجود نداشته و ندارد! این جملات تمهین‌کننده هستند چیزی که کانت گفت (با تغییراتی در جمله بندی ارسطو) این است که انسان شورور تحت یک حکومت وارسته، می‌تواند شهروندی خوب باشد. تعریف او از ورستی شورور در این رابطه همچونایی با فلسفه‌ی اخلاق دارد. مسأله‌ی فلسفی (Kategorische Imperativ) می‌گوید: «چنان‌کن که بتواند قانون عقلی گرفتار، به قانون عمومی مبدل شود یعنی کاری کن که خودمایل باشی تا عملکردت انگوی همگان شود» نکته‌ی اصلی این امر کاملاً واضح است. به روایت خود کانت ممکن است که من دروغ بگویم» و باید نمی‌خواهم «زیرا در آن صورت دیگر هیچ قول و قرار و وجود نخواهد داشت» یا این که ممکن است که من حوس زدی گتم ولی نمی‌توانم خواستار آن باشم که زدی این کلمی شود. زیرا در آن صورت دیگر مالکیتی وجود نخواهد داشت. انسان بد به نظر کانت کسی نیست که خواهان شر باشد، زیرا این امر به نظر کانت غیرممکن است. بل که کسی است که خود را تاقتی جدا یافته می‌داند «جمع شایطین شامل شایطین به مفهومی رایج کلمه نیست بل که به موجوداتی گفته می‌شود که در عفا خویش را تاقتی جدا یافته می‌بینند مرکز تقلد در ورستی عفا قرار دارد آن‌ها در معلا عام تمايلاتشان را عملی نمی‌کنند زیرا در آن صورت اشکارا در مقابل عاقلین جمعی قرار می‌گیرند، و بالطبع در آن صورت دشمن مردم خواهند بود (حتا اگر این مردم از جمع شایطین تشکیل شده باشند) بر خلاف اخلاق، سیاست به کلی به رفتار جمعی بستگی دارد.

به نظر می‌رسد که احتمالاً این قسطه پس از سنجش *عمره ناب* نوشته شده باشد. اما به هیچوجه این طور نیست. زیرا این نظریه از مواردی است که در دوره‌ی پیش از نگارش کتب اصلی کانت (سنجش *عمره ناب*، *عمره عملی* و *نیروی دافری*) وجود داشته است. منتها اکنون در چهارچوب فلسفه‌ی اخلاقیات کانت بیان می‌گردد. در رساله‌ی *مشاهدات در مورد احساس زیبایی و ولایی می‌خوانیم:*

«انسان‌های کمی وجود دارند که بر اساس قوانین *عمره* می‌شود. آن‌هایی که بر اساس حسن نیت عمل می‌کنند بسیار بیشترند و این پسندیده‌تر است. هر چند به طور چندان‌گانه امتیاز خاصی برای هر شخصی نیست. زیرا این غرایز شایسته کجگاه جای‌شان خالی است. این غرایز همانند دیگر غرایزها در حد میانگین آن نیاز طبیعی است که نیروی محرکه‌ی ذی‌بای حیوانات نیز می‌باشد. اناس که عزیزترین فرد برای‌شان خودشان هستند و تنها در وی منافع شخصی خویشند، بیش از گروه‌های دیگر یافت می‌شوند، که این خود سوسند است. زیرا آنان حسنگی ناپذیر، منظم و هوشیارند، و به جمع بدون مقصود و نظر رسانده و قوم و نولم می‌بخشند»

در این متن این طور به نظر می‌رسد که جمع شایطین ضروری است تا به احتیاجات پاسخ داده شود و با بهای ساخته شود تا بر روی آن نقوش زیبا و شده می‌توانست گسترش یابد. در این جا نسوی خود پسندی و هوشیارانه به سبک کانت جمله بندی شده است. این نسوی تاقتی بسیار جدی دارد. با این وجود نکات اصلی موضع فلسفه‌ی سیاسی کانت را مد نظر قرار می‌دهیم.

اولاً واضح است که این سرمشق فقط زمانی چینی عملی به خود می‌گردد که روش را بر آن قرار دهیم که در پس پرده‌ی فاعلان هدف و آزادی طبیعت تأثیرگذار است. زیرا در غیر این صورت جمع شایطین خود را از بین می‌برند (به نظر کانت، شر به طور عام گویند خوش است). طبیعت قرآن‌های بلای انواع است و همه‌ی خواست‌های از فرزندانش داشتن شورور حفظ و حراست از خویش است. تا آنجا در آن جا پیشی این باور مطرح شود که لازمه‌ی تحولات مثبت سیاسی، توبه‌ی اخلاقی و یا انقلاب فکری در انسان‌ها نیست. تا آنجا در آن جا از سوی برادرانک و از سوی دیگر بر انتظار عمومی و با غشای بودن تأکید می‌شود. عین بودن او نکات کلیدی تفکرات سیاسی کانت است. در این رابطه اشاره می‌کنم که افکار *گمره* به طور کلی بنیهای می‌باشند. در رساله‌ی *جدل دانشکده* ما که از آثار مؤخر است، آمده: «چرا هرگز حکمرانی جرات نکرده اعتراف کند که هیچگونه حقی از سوی خلق بر علیه‌ی خویش به رسمیت نمی‌شاند؟» فیلش این است که چنین اظهارنظری در ملاء عام، کلیه‌ی زیرنمایشان را بر

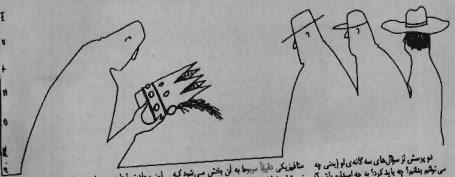
عنه لو سر خسته مد که ساند بره مصلحتی صلح  
تحت نظر چویش خورشید و طایلی سمدی صدر  
هدایت، تنه به وصایت شده و در هیچ موردی که به  
وفادار است سستی نداشته باشد شکایتی نداشته  
باشند

به در حال در مورد آن چه که من برای توجه  
تکلیف از منین کانت (چیزی که با این ترکیب حرکت  
نشته شده و یا در فلسفه سیاسی کانت به  
و شکی قلم در نیامده) ارائه کردی اعتراض وارد است  
که نمی توان آن را حرکت کارلا رد کرد کانت بارها  
شرح داده بود که چه چیزی برایش او مسائل اساسی یا  
تشکیلی می دهد و این که چگونه انسان ها به فلسفه  
روی می آورند و می گویند که در رساله هایش به  
آن ها پاسخ می گویند هیچ کس از این مسائل به انسان  
به عنوان موجود سیاست دوز ربط نداشته

پایان یعنی آزادی اشکار در تفکر و انتشار آزادی  
قلم اما کانت نه توانایی و نه احتیاج به عمل را  
می شناسد

پروش چه باید کرد؟ برای کانت، بازگشت به  
رفتار خود در عدم وابستگی به دیگران است ایمان  
خوبی که می خواهید بدانند چه چیز برای موجود  
انسانی قابل شناخت است و چه چیزی غیر قابل  
شناخت می ماند ولی تصور ما کردنی است که همان  
غیر نخواهد بود بلکه که لو در زمینه ی چارلنگی به  
طیور منطقی به چه چیزی می تواند رسیدنی باشد  
نه پروش قبول در واقع به شیوه های ساده و حیا  
انسانی به یکدیگر پیوند می یابند پاسخ اولین  
پروش که در سنجش غرض ناپ داده شده  
می گوید که چه چیز را می توان شناخت و مهم تر از  
آن چه چیز را نمی توان شناخت نزد کانت مسائل

ندانند به استثنای این ضمن پرسش دوم که  
گویای این است بدین انسان های دیگر (یعنی  
دیگر که هیچ معنایی ندارد که رفتار خود را تحت  
پروش قرار دهد) ولی با فشاری کانت بر وظایف من  
در مقابل خود و این که وظایف اخلاقی با پیشی از  
هر گونه تمایلاتی مبرا باشد و این که قانون اخلاقی  
نه فقط برای انسان های این سیاره مدول که برای  
کلیه موجودات است پسند که کانتان با پیشی اعتبار  
داشته باشد، شرعا چندگانگی را به حاکمیت  
خود تزلزل می دهد فکری که در پس هر مه پرسش  
نفته است علاوه به خود است نه علاوه به جهان یا  
این که کانت غرض بخش شدیمی روسی (همه ی  
انسان ها خطایان سعادتند) را تمام و کمال قبول دارد  
معتقد است که لو سعادت را در صورتی نمی توان  
تحمل کند که برای خودش ثابت شده باشد که لیاقت



دو پرسش از سوال های سه گانه ی او (پیشی چه  
می توأم بنفهم؟ چه باید کرد؟ به چه ابزارها باشم؟)  
مربوط به مسائل سنتی ستایشگری یعنی خدا و  
چارلنگی می باشند افشانه جبرن باید پیوست اگر  
تصور کنیم که بروسی های ما به نحوی تر شده  
بیتقند بر پرسش دوم و موضوع مورد کانتان آن  
یعنی ایده ی آزادی، آنکا داشته باشد بر عکس  
خوشایم دید که این پرسش و نحوه ی که کانت آن را  
 مطرح کرده و پاسخ داده مد را همان خواهد بود و  
اختلالاً مد را له خود کانت نیز بوده است و آن هم  
زمانی که وی می گویند تا تجانس و هم رنگی این  
میان نظرات سیاسی و فلسفه ی اخلاقی خود ایجاد  
کند و همه ی این مسائل زمانی رخ نشان می دهد که  
بگویند تصویری از چگونگی فلسفه ی کانت رسم  
کنیم. ذکر برای او زمان و نیروی کافی باقی می ماند  
شاید می توانست خود آن ها را به خوش شروع دهد  
پروش دوم کانت به هیچ وجه به عین رسد  
ندارد و کانت نیز در هیچ کجا توجهی به عمل نداشته  
است لو اساس انشائی ریست انسان را درک کرده و  
آن را به عنوان عنصر ویژه انشائی آرزوایی کرد  
قابلیت تر تامله، نیاز انسان ها برای دموکراسی و عینی

متفاوتی دقیقاً مربوط به آن پیشی می شود که  
نمی توان شناخت با این همه چاره ی جز این ندارم  
که در مورد آن چه که نمی توأم شناسم تفکر بورژوازی  
زیرا به چیزی مربوط می شود که به آن علاوه ی نظیر  
دلم و جود خدا آزادی، چیزی که بدین آن زندگی  
شناسی تبدیلی به هستی حیوانی می گردد و  
چارلنگی روح به نظر کانت این مفهولها مسائل  
عینی هستند و خرد عینی است که می گویند چگونه  
در مورد آن ها فکر کنیم. حیا مذهب نیز برای انسان  
اندیشه روز، فقط در مرزهای غرور و جود دارد  
موضوع اصلی مورد علاقه ی من چیزی که می خواهید  
به آن امید بستن، سعادت نو زندگی آینده است و  
زمانی می توانیم به آن امید داشته باشیم که شایسته ی  
آن باشد، پیشی هنگامی که کردارم صحیح باشد در  
یکی از درس گفتارهایش کانت به این سه پرسش  
سوال چارلس افزوده است: انسان چیست؟ اولی  
این پرسش در سلسله تفکراتش دیده نمی شود  
آنکس که پرسش چگونگی دغدگی کرد؟، سوال  
سومین سنجش نیز از نظرها دوم افتاده است، باید در  
نظر داشته باشیم که سوالات اساسی فلسفه، حیا ذکر  
چندگانگی بشر را به عنوان یک شرط مد نظر قرار

این سعادت را ندارد به عبارتی دیگر (کلماتی که  
کانت به طور ضمنی مارها تکرار کرده بود)  
بزرگ ترین مصیبت برای یک فرد احترام نگذاشتن  
به خودش است.

لو در سامعانی به متفلسفان (هشتمین لویویل  
۱۷۹۶) نوشت: هی اشتراکس به خود بزرگ توأم  
فایده ای است که من بارها با آن روپرو دیدم  
باری از دست دادن احترام خویش در انتظار دیگران  
مشکل نیست، (اسطرلاب) را به یاد آوری که گفت:  
شایسته تر است که با جامع یگانگانه نباشم تا این که با  
خود) و بالاترین هدف هر فردی در زندگی، شایستگی  
داشتن سعادتی است که بر روی گروهی ارزش دست  
نیافتن است. در سلابسه با این امر، همه ی ذرات  
اخلاقی که بشر می تواند داشته باشد، فروغی است.  
(طبیعت امر مشکوک تکامل انواع نیز که طبیعت  
پشت سر ما به پیش می رود از این قاعده مستث  
نیست)

— گروهی از کتاب Denk Anstobe  
ص ۹-۱۰۴ (۱۰۴-۹)